

تورم شدید مانعی در راه رشد اقتصادی نگرشی جهانی و تجربه ایران

از: دکتر علی رشیدی

معنی تورم و اندازه گیری آن

تورم افزایش مداوم سطح عمومی قیمت‌ها بعلت افزایش حجم پول در گردش است. افزایش قیمت‌ها در اقتصاد که در حال بهره‌برداری کامل از کلیه عوامل تولید (کار، زمین، سرمایه و ماشین آلات و مدیریت و تکنولوژی) خود است با هرگونه فشار تقاضا برای کالاها و خدمات و یا عوامل تولید بروز می‌کند. به عبارت دیگر بهم خوردن رابطه یانسیست تقاضا به عرضه فرصت بالا بردن قیمت را برای فروشنده بوجود می‌آورد و رقابت بین خریداران کالا یا خدمت کمیاب از یک طرف و نفع جویی فروشنده از طرف دیگر افزایش ابتدائی قیمت‌ها را در اقتصاد آزاد اجتناب ناپذیر می‌کند. از طرف دیگر در اقتصاد در حال اشتغال کامل، فشار، بر ظرفیت‌ها و امکانات تولید برای بالا بردن میزان تولید، طبق قانون بازده نزولی، به سودی تر شدن هزینه واحد کالای تولید شده می‌انجامد و در نتیجه تا زمانی که تقاضا برای کالای اضافی وجود دارد تولیدکننده، کالاهای اضافی و بیشتر را با هزینه تولید بالاتر تولید می‌کند و به فروش می‌رساند و در نتیجه سطح قیمت‌ها افزایش می‌یابد. اقتصاددانان قدیم دو علت برای بالا رفتن قیمت‌ها شناخته بودند یکی در اثر زیاد شدن تقاضا که تورم زیاد تقاضا (Demand-Pull inflation) را بوجود می‌آورد و دیگری در اثر بالا رفتن هزینه تولید که تورم فشار هزینه (cost-Push inflation) نام دارد. در دهه‌های اخیر عوامل تورم‌زای دیگری مانند پیداشدن جوروانی تورمی، انتظار پیدایش تورم بی‌اعتمادی به حرف و سیاست‌های دولتها و غیره مورد توجه و تحلیل اقتصاددانان قرار گرفته است که در این نوشته حسب مورد به آنها اشاره خواهد شد. افزایش مداوم سطح عمومی قیمت‌ها معرف این واقعیت است که قیمت‌ها در بخش‌های مختلف اقتصاد و کالاها و

خدمات مربوط به همه بخش‌ها در حال افزایش است. اما میزان افزایش قیمت‌ها برای همه بخش‌ها و کالاها و خدمات، مسلماً یکسان نیست. به عبارت دیگر بعضی از بخش‌ها از نظر فشارهای تورمی هم از نظر زمانی و هم از نظر میزان پیشگام تورم در سایر بخش‌ها است به عبارت دیگر بعضی از کالاها و بخش‌ها از نظر ظهور و بروز تورم دنباله‌رو تورم سایر کالاها و بخش‌ها هستند. شناخت این ارتباط تورمی برای فعالان در هر بخش اقتصادی از نظر پیش‌بینی روند آتی قیمت کالاها و مواد مورد احتیاج آنها اهمیت بسیار دارد این فعالان در هر بخش از اقتصاد و عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان هر دسته از کالاها و عوامل تولید، در صدد تهیه و تدوین و محاسبه قیمت‌های مربوط بر خود هستند که اصطلاحاً به آنها شاخص قیمت‌ها گفته می‌شود. مثلاً شاخص قیمت مصالح ساختمانی یا شاخص دستمزد کارگر ساختمانی مورد نیاز و استفاده پیمانکاران و مقاطعه کاران است. برای قیمت هر کالا و یا خدمت و یا هر دسته‌ای از آنها می‌توان یک شاخص ایجاد کرد و تعداد شاخص‌های رایج و مورد استفاده روزمره در یک اقتصاد صنعتی از اینجمله تجاوز می‌کند. اما در همه دنیا دو پایه شاخص بیش از همه شاخص‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد که عبارتند از شاخص قیمت‌های عمده فروشی (WPI)، شاخص قیمت‌های خرده فروشی (CPI) که همان شاخص قیمت کالاها و مصرفی است و شاخص ضمنی تولید ناخالص ملی یا داخلی (GNP deflator یا GDP deflator) که تورم را در کل اقتصاد اندازه‌گیری می‌کند.

توجه به تورم و استفاده از شاخص‌ها از این نظر اهمیت دارد که تورم بر منافع افراد و گروه‌ها در داخل یک

کشور اثر یکسان و یکنواخت ندارد. در هر چو تورمی و فشار تورمی عده‌ای حتماً متضرر و عده‌ای حداقل در کوتاه مدت منتفع می‌شوند. این متضرر یا منتفع شدن افراد و بخش‌ها حتی ممکن است به خارج از کشور نیز کشانده شود مثلاً گران شدن سیگار در یک کشور به هر علت در یک اقتصاد باز، به رونق صادرات کشور دیگر تولیدکننده و صادرکننده سیگار منجر می‌شود و در نتیجه سطح اشتغال و تولید و درآمد در آن بخش از اقتصاد در کشور دیگر بالا می‌رود و حتی ممکن است به افزایش دستمزدها و قیمت‌ها در آن کشور بیانجامد. به طور کلی می‌توان گفت که تورم به ضرر بیکارها، ناسازگارها، ثابت درآمد‌ها (مانند اجاره گیرها، بازنشستگان، پس‌اندازکنندگان یا دریافت‌کنندگان بهره) و وام‌دهندگان، کارگران و کارمندان دارای قرارداد کار در مدت (بدون تبصره تورم) و یا کارگران و کارمندی است که قدرت چانه‌زنی و افزایش متناسب دستمزدهای خود را با تورم ندارند.

ثروتمندان، واسطه‌ها و فروشنده‌ها و مخصوصاً انحصارداران و کسانی که منشاء بروز فشارهای تورمی هستند از تورم استفاده می‌کنند. تورم برای تولیدکنندگان و صاحبان صنایع حداقل در کوتاه مدت فرصت سودجویی بوجود می‌آورد. اما در درازمدت با افزایش دستمزدها و هزینه‌ها شکاف سودناشی از تورم کوچکتر می‌شود. ولی در هر حال می‌توان گفت واحدهای تولیدی در یک اقتصاد آزاد، حتی در بدترین شرایط از تورم متضرر نخواهند شد. روند صعودی قیمت‌ها (تورم خفیف) یا بالا بردن انتظار سود و ثابت ماندن هزینه استقراض، سرمایه‌گذاری را تشویق می‌کند. در چنین شرایطی نرخ بهره واقعی پایینتر از نرخ بهره اسمی است و گاه حتی منفی می‌شود و ثروت و قدرت



مزیت‌های نسبی تولیدکنندگان در کشور نشود حاصل آن پیداشدن فرصت‌های سودجویی (پیدایش اختلافات درآمندی و طبقاتی) برای واردکنندگان، واسطه‌ها و فروشندگان بضرر مصرف‌کنندگان است بدون اینکه سطح اشتغال، تولید و درآمد واقعی جامعه افزایش یابد.

تورم عاملی برای انتقال ثروت و ابزار توسعه

حدود صد سال است که اقتصاددانان بین حجم پول در جامعه و مقدار کالاها و خدمات تولید شده در جامعه رابطه برقرار کرده‌اند. با تصور ثابت بودن گردش پول و مقدار کالاها، تولیدی و قابل عرضه در جامعه (در شرایط عادی و اشتغال کامل) اقتصاددانان اواخر قرن نوزدهم اعلان داشتند که بین حجم پول و سطح قیمت‌ها در جامعه رابطه‌ای مثبت وجود دارد. یعنی زیاد شدن حجم پول در گردش مستقیماً باعث افزایش قیمت‌ها می‌شود. این نوع تورم در واقع حاصل طرز عمل دولت (بانک مرکزی) و یا اگر اقتصاد کاملاً آزاد و سیستم پولی بر پایه طلا یا ارز باشد حاصل ورود ارز و فلزات قیمتی از خارج، در اثر داشتن موازنه مثبت در مبادلات بین‌المللی است.

وقتی بانک مرکزی متناسب با افزایش میزان تولید کالاها و خدمات به حجم نقدینگی موجود در اقتصاد می‌افزاید در صورت نبودن عوامل دیگر، سطح قیمت‌ها نسبتاً ثابت می‌ماند. اما برعکس اگر افزایش حجم پول توسط بانک مرکزی به خاطر تأمین مخارج دولت باشد و هم‌زمان با خروج پول توسط دولت، کالاها، تازه و اضافی وارد بازار نگردد، سطح عمومی قیمت‌ها افزایش می‌یابد. یعنی همه مردم جامعه برای هر کالایی که می‌خرند باید پول بیشتری بپردازند که در واقع مثل یک مالیات جدید است که پول آن را قبلاً دولت از بانک مرکزی دریافت کرده است. به عبارت دیگر، انتشار پول جدید توسط بانک مرکزی برای تأمین مخارج دولت، اجبار جامعه به مصرف کمتر یا یک نوع پس‌انداز اجباری است که کنترل آن در دست پس‌انداز کنندگان یعنی مصرف‌کنندگان نیست. اگر بانک مرکزی مستقل نباشد و نتواند خود را از تسلط دولت جدا نگهدارد و به منافع کل جامعه نظر داشته باشد، این خود دولت است که برای حفظ خود و اجراء سیاست‌های خود بودجه‌ریزی می‌کند و با انتشار اسکناس جدید از قدرت خرید مردم می‌کاهد

سویسیدان توسط دولت) نشانه بسیار کمتر ارزش دادن به نان در ایران در مقایسه با مثلاً فرانسه یا ایالات متحده است که این نسبت حداکثر یک به پنج می‌باشد. برعکس ارزش نسبی یک حلقه لاستیک مثلاً پیکان در ایالات متحده برابر ۲ کیلو پنیر می‌باشد در حالی که در ایران این نسبت یک به حدود ۲۰ است. به عبارت دیگر لاستیک اتومبیل در ایران به طور نسبی (بر پایه یک واحد مشترک اندازه‌گیری) ده برابر گرانتر از آمریکاست. اما اگر همین دو کالا را با توجه به قیمت‌های دلاری آنها مقایسه کنیم این نسبت در ایران یک به سی و در ایالات متحده حدود یک به ۴ است. یعنی بر حسب دلار هم، لاستیک اتومبیل در ایران هفت و نیم برابر ایالات متحده قیمت پیدا کرده است. این مطلب در مورد قیمت کلیه کالاها، صنعتی در مقایسه با کالاها، کشاورزی صادق است. اینکه قیمت نسبی یک کالا در مقایسه با کالای دیگر با مجموعه‌ای از کالاها بالا است و یا سریعتر رشد می‌کند به عوامل متعددی از جمله کمبود یا فراوانی عوامل تولید مربوط، تکنولوژی، مدیریت، حجم و مقیاس تولید، قدمت و یا تازه‌گی صنعت و از همه بالاتر به میزان رقابت در بازار کالای مورد بحث مربوط می‌باشد. در یک بازار توأم با رقابت، چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی با توجه به نرخ ارز هم قیمت مطلق کالا هم قیمت نسبی آنها بسیار بهم نزدیک می‌باشد. مثلاً قیمت یک اتومبیل تویوتا در ایالات متحده و قیمت یک اتومبیل فورد در ژاپن با قیمت اولیه آن در کشور تولیدکننده اختلاف اندکی دارد و همین مطلب در مورد قیمت نسبی بسیاری از کالاها در اروپا در مقایسه با ایالات متحده صادق است. این سیاست‌های بازرگانی و سیاست‌های حمایتی دولت‌هاست که رابطه قیمت‌های نسبی را در جوامع مختلف و در سطح بین‌المللی آشفته می‌سازد و فرصت‌های سودجویی و گران‌فروشی برای دسته‌ای تولیدکنندگان در مقابل تولیدکنندگان دیگر و یا در مقابل مصرف‌کنندگان بوجود می‌آورد. اگر این سیاست‌های بازرگانی منجر به بروز

خرید از وام‌دهنده به وام‌گیرنده منتقل می‌شود. تا اینجا بحث مادر باره تورم در یک اقتصاد آزاد بدون مداخله شدید دولت از کانال‌های مالی و پولی و ارزی بود. دولت می‌تواند خود منشأ تورم باشد سیاست‌های مالی دولت (چگونگی کسب درآمد و خرج پول توسط دولت) ممکن است با خرج پول بسیار اضافی رابطه بین عرضه و تقاضا را در بازار بهم زند و یا قدرت خرید اضافی در دست کسانی بریزد که نقشی در تولید کالا و یا خدمت اضافی و مولد نداشته باشند. رابطه بین مقدار خرج پول اضافی توسط دولت با مقدار کالا و یا خدمت مولد اضافی تولید شده و رابطه زمانی این دو با هم و نیز وضعیت درآمندی و طبقاتی دریافت‌کنندگان پول از دولت (دریافت‌کنندگان پرداخت‌های انتقالی دولت) در تورمی بودن یا نبودن مخارج اضافی دولت از اهمیت زیادی برخوردار است. اگر دولت هزار کارخانه کوچک که پس از شش ماه به تولید می‌رسد در ۲۰ استان کشور احداث کند و برای این کار هزار میلیارد ریال خرج کند اثر تورمی این کار در اقتصاد به مراتب کمتر از آن خواهد بود که یک‌دهم این مبلغ را در شهری برای پروژه‌های خرج کند که ده سال دیگر ممکن است بازدهی داشته باشد. در ممالک در حال توسعه مخصوصاً گرفتار نظام‌های دیکتاتوری و نظامی بسیار دیده شده است که دولت‌ها برای حفظ موجودیت خود ناگزیر از اجراء سیاست‌های درآمدی و توزیعی برای گروه‌های خاص حامیان خود هستند که در کوتاه مدت اثری جز تشدید فشارهای تورمی نداشته و در درازمدت کل جامعه متضرر شده است.

تغییر قیمت مطلق و قیمت نسبی کالاها در اثر تورم

قیمت پولی هر کالا در هر جامعه منعکس کننده دو حقیقت است یکی اینکه جامعه برای آن کالای مطلق و انفرادی بر حسب واحد پول چقدر ارزش قائل می‌شود. این ارزش گذاری ترکیبی از مواد مصرفی و کار برای آن کالا (هزینه تولید) و اهمیت آن کالا (فایده و مطلوبیت) از نظر مصرف‌کننده است.

یک قیمت تعادلی منعکس کننده هر دو این عوامل است. از طرف دیگر قیمت هر کالا ارزش نسبی آن کالا را به طور عام در مقایسه با سایر کالاها روشن می‌سازد (Relative Price) مثلاً پایین بودن قیمت نان در مقایسه با پنیر در ایران (نسبت مثلاً یک به سی) به هر دلیل (مانند ضرورت

وقدرت خرید اضافی و جدید بدست می‌آورد.

درک استفاده و یاسوه استفاده از بانک مرکزی به عنوان تامین کننده مخارج دولت (بجای وضع مالیات توسط نمایندگان مردم ووصول مالیات توسط دولت برای تامین مخارج عمومی) در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ این فکرا را مخصوصاً در ممالک درحال توسعه بوجود آورد که دولتها اجراء سیاست های توسعه اقتصادی خود را به درآمدهای مالیاتی و یبازری محدود نسازند وداشتن کسر بودجه و تامین آن از راه گرفتن پول (ظاهراً قرض) از بانک مرکزی راجزی از برنامه تامین مالی خود قرار دهند. این روش که به "Deficit financing" یا تامین مالی از راه کسر بودجه معروف است، تورم راپدیدهای عادی وهمیشگی وعمدی در اقتصاد می کند و خود دولت عالماً وعماداً مسئول آن است. اگر دولت کاردان وایتنده نگر و دلسوز باشد، برنامه های توسعه اقتصادی آن در درازمدت به نتیجه می رسد و نسل آینده در اثر فداکاری نسل حاضر (فدا کردن قسمتی از قدرت خرید و مصرف خود در اثر تورم) امکانات مصرف بیشتر و زندگی بهتر خواهد داشت و یب برعکس نسل حاضر فداکاری کرده، بدون اینکه در دراز مدت جامعه نفعی برده باشد، بلکه خرج پول بی حاصل توسط دولت و تامین آن از طریق انتشار اسکناس یا تشدید اختلافات درآمدی و طبقاتی ثبات اجتماعی و آرامش عمومی رانیز مختل خواهد کرد.

ربع قرن تورمی

دنیادر ۲۵ سال گذشته شاهد بروز و تداوم فشارهای تورمی بوده است. این فشارها در ممالک درحال توسعه بیشتر وعلل تورم نیز در این ممالک باعلل تورم در ممالک توسعه یافته متفاوت بوده است تورم در ممالک صنعتی طی دوره بیست ساله ۱۹۹۰-۱۹۷۰ ندرتاً از بیست درصد تجاوز کرده ولی در ممالک درحال توسعه ای مانند شیلی، آرژانتین، بلیوی، پرو، نیکاراگوئه، برزیل، متوسط سالانه افزایش قیمت ها بیشتر از صد درصد بوده و گاه در بعضی

از این ممالک قیمت ها طی یکسال بیش از ۱۰ برابر شده است. ریشه اصلی تورم در تمام دنیا کسر بودجه دولت است. افزایش شدید قیمت نفت در دهه ۷۰، ضربه کمبود مواد اولیه، حوادث سیاسی ناگهانی، تغییر شدید رابطه مبادله، تغییر شدید نرخ ارز نیز به فشارهای تورمی دامن زده است.

در سالهای میانی دهه ۱۹۹۰ دنیا شاهد کمتر و کمتر شدن فشارهای تورمی بوده است. بنظر می رسد که دوره ۲۵ ساله تورمی در حال پایان یافتن است و نرخ تورم پایین دوباره هم در ممالک صنعتی وهم در ممالک درحال توسعه مورد توجه قرار می گیرد.

باشروع این روند جدید بعد از یک ربع قرن بانک جهانی در صدد مطالعه رابطه بین تورم و رشد اقتصادی برآمده است (!) به نظر کارشناسان بانک جهانی دوره رونق و رشد سریع در دنیا پایان یافته است و ممالک صنعتی مخصوصاً شاهد رشد بسیار بطئی وانذک خواهند بود. رشد اقتصادی ممالک در حال گذر از اقتصاد دولتی به اقتصاد آزاد و ممالک در حال توسعه بعد از اجرای سیاست های تثبیت، احتمالاً بیشتر از قبیل از اعمال سیاست های تثبیت خواهد بود. سیاست های ضد تورمی نه تنها در ممالک در حال گذر بلکه در ممالک در حال توسعه ای مانند برزیل، بلیوی، شیلی، مکزیک و اخیراً آرژانتین و پرو شدیداً مورد توجه قرار گرفته و نتایج بسیار مثبتی بیار آورده است.

اثر تورم بر رشد اقتصادی

همانطور که قبلاً ذکر شد در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اقتصاددانان، مخصوصاً اقتصاددانان توسعه تصور می کردند که هزینه و بار تورم برای رشد اقتصادی بسیار اندک و یاحتی برعکس تورم برای رشد اقتصادی مفید است. اما بعد از دو دهه تحمل هزینه های جبران ناپذیر تورم و درس های دردناک سیاست های تثبیت اقتصادی، به نظر می رسد که امروز انسانها مخصوصاً اقتصاددانان عاقلانه تر به موضوع می نگرند.

سنوالی که درباره رابطه تورم بارشداقتصادی مطرح شده این است که آیا اصولاً تورم برای رشد اقتصادی مضر است؟ یا تورم خفیف اثر بیدی بر رشد اقتصادی ندارد و تورم بعد از یک حدمعین و شدیدتر شدن از یک نرخ معین، مضر خواهد بود؟ نکته مورد توجه دیگر این است که آیا مکانیزم تورم خفیف و کم با مکانیزم تورم شدید متفاوت است؟ جواب سؤال در نحوه عملکرد تورم و نحوه پیدایش وشکل گیری و تداوم آن نهفته است. مطالعه نحوه

و عملکرد (دینامیسم) تورم نشان داده است که اگر تورم خفیف کنترل نشود به ظهور تورم شدید می انجامد و نتیجه آن از دست رفتن رشد اقتصادی است.

مطالعه بانک جهانی مربوط به وضعیت تورم در ۱۲۷ کشور جهان در سالهای ۱۹۹۲-۱۹۶۰ رابطه معکوس تورم و رشد را به اثبات می رساند. کاهش رشد در اثر تورم تا زمانی که نرخ تورم ۲۵-۲۰ درصد باشد، اندک است در تورم با نرخ ۲۰-۲۵ درصد رشد شدیداً سقوط می کند و در تورم های بالاتر از ۴۰ درصد رشد منفی می شود.

اگر بجای دوره ۳۳ ساله ۱۹۹۲-۱۹۶۰ دوره های کوتاه تری مانند (۱۹۷۲-۱۹۶۰) را مدنظر قرار دهیم، بررسی انجام شده نشان می دهد که از نرخ تورم منفی و پایین تا تورم ۲۰-۱۵ درصد، رشد سرانه به طور متوسط افزایش یافته است. ظاهراً می توان این طور نتیجه گیری کرد که در این دوره در تورم پایین و متوسط تا ۲۰ درصد رشد و تورم به طور مثبت بیکدیگر مربوط بوده اند.

علت رابطه مستقیم تورم و رشد در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ وجود تقاضا برای سرمایه گذاری در اقتصادهای در حال رشد و گسترش بوده است. در اقتصادهای نرسیده به اشتغال کامل و اشباع نشده وجود تقاضا برای سرمایه گذاری (Investment Demand) اگرچه به فشارهای تورمی کمک کرده ولی در عین حال رشد اقتصادی رانیز باعث گردیده است. در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ما شاهد ضربه های عرضه (supply shocks) هستیم که هم سرمایه گذاری، هم رشد وهم تورم را تماماً تحت تأثیر قرار داد و در نرخ های تورم بالا به سقوط رشد منجر شده است.

مطالعه روند تورم ونوسانات تورم در طی زمان، بر حسب گروه های کشورهایشان می دهد که کشورهایانی که در دهه ۱۹۷۰ تورم زیر بیست درصد داشتند در دهه ۱۹۸۰ نیز نرخ تورم در آن ها پائین تر از ۲۰ درصد باقیمانده است. اما کشورهایانی که نرخ تورم در آنها در دهه ۱۹۷۰ یعنی ۲۰-۴۰ درصد بود در دهه ۱۹۸۰ نرخ تورم در آنها به مراتب

از این حدود بالاتر بوده است. به عبارت دیگر تحمل نرخ‌های تورم بالاتر از ۲۰ درصد وضعیتی را در اقتصاد بوجود می‌آورد (چروانی، اختلال تصمیم‌گیری دقیق و صحیح، بروز روانشناسی تورمی، بیهم خوردن روابط اقتصادی بین‌المللی در اثر بهم خوردن ارزش برابری واقعی پولها) که نرخ تورم بالاتری را می‌آفریند و به عبارتی تورم خود آفرین می‌شود.

کارشناسان بانک جهانی بر مبنای مطالعه وضع تورم در ۱۲۷ کشور مذکور تورم بدوسیارید را ۴۰ درصد شناسایی کرده‌اند. یعنی اگر تورم از ۴۰ درصد گذشت (تورم در سال جاری در ایران در پنج ماهه اول سال در سطح خرده فروشی ۵۵ درصد و در سطح عمده فروشی ۶۲ درصد اعلان شده است) مسلماً در سالهای آتی نیز نرخ تورم بالاتر خواهد بود. یعنی ممالکی که در دهه ۱۹۷۰ نرخ تورم آنها از ۴۰ درصد بالاتر بود در دهه ۱۹۸۰ نیز متوسط نرخ تورم در آنها به مراتب از آن نرخ‌ها بالاتر بوده است. نتیجه تورم شدید بالاتر از ۴۰ درصد، سقوط شدید نرخ رشد و حتی منفی شدن آن است. تورم بسیار شدید با اثر منفی بر تصمیمات سرمایه‌گذاری و ایجاد اختلال در عملکرد واقعی تولیدی اقتصاد به سقوط رشد اقتصادی می‌انجامد.

نحوه عمل تورم و سیاستهای

تثبیت

مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که طبیعت تورم خفیف و متوسط با تورم شدید و بالا تفاوت دارد و در نتیجه رابطه بین تورم خفیف بارش و تورم شدید که اثر منفی بر رشد دارد متفاوت است. بنابراین سیاست‌های تثبیت اقتصادی و ترکیب سیاستها نیز باید متفاوت باشد.

این حقیقت که در شرایط تورمی شدید و مداوم هر ضربه بر سطح قیمت‌ها به جهش قیمت‌ها منجر می‌گردد، از قدیم شناخته شده بوده است. اما تنها در این اواخر است که تئوری مربوط کردن ضربه‌های سطح قیمت و تأمین پولی کسر بودجه با دینامیک تورم میان مدت و دراز مدت با جزئیات بیشتر بیان گردیده است. یک ضربه بر سطح قیمت (که یک ضربه یک مرتبه‌ای بر نرخ تورم است) سبب افزایش فوری نرخ تورم و ضربات بعدی بانرخ‌های خفیف‌تر قیمت‌ها می‌گردد تا اینکه بالاخره تورم در نرخ بالاتر و با ثبات رایج می‌شود. اما اگر تورم به صورت ایستایی درآید همین که نرخ آن بالا می‌رود سرعت تعدیل متغیرهای اسمی (مثل دستمزدها، شاخص‌های مرتبط شده به تورم)

که دنباله رو تورم هستند نیز بالا می‌رود تا ز کاهش و سقوط متغیرهای واقعی (مثل مزد واقعی) اجتناب شود.

به عنوان مثال در اقتصاد ممالک صنعتی به تعداد دفعات تعدیل نرخ دستمزدهای اسمی در جریان تورم نگاه کنید. همین که نرخ تورم زیاد و زیادتر می‌شود کارگران به منظور جلوگیری از مستهلک شدن درآمد واقعی خود تقاضای تعدیل سریعتر دستمزدهای خود را می‌کنند (اگر قبلاً در قراردادهای کار سه سال یکبار مزدها تعیین می‌گردید امروز این امر هر سه ماه یکبار با توجه به شاخص قیمت‌ها در دوره سه ماهه قبل تعدیل و جبران می‌گردد). کوتاه شدن دوره قراردادهای کار تا حدی که کارکنان ملاحظاتی است با شاخصی کردن پس نگر دستمزدها، تورم شدیدتر سبب می‌شود که کارگران بخواهند دوره تعدیل بعد از تورم کوتاه و کوتاه‌تر باشد.

در یک اقتصاد با باز که در آن نرخ ارز به یک پول خارجی مرتبط شده و یا یک نرخ ارز خزنده (متغیر) وجود دارد سرعت تغییر نرخ ارز در ارتباط با افزایش قیمت‌ها به منظور حفظ قابلیت رقابتی صادرات کشور نیز با افزایش متوسط (منتظره) نرخ تورم بیشتر می‌شود. همین ملاحظات درباره سایر متغیرهای اسمی که اصولاً به تورم ربط داده می‌شوند صادق است. نتیجه نهائی این تعدیلات این است که شکاف زمانی بین حدوث تورم و انجام شدن تعدیلات مناسب برای رفع اثرات تورم بر متغیرهای واقعی کوتاه‌تر و کوتاه‌تر می‌شود.

این مکانیزم بخش اصلی و عمده بیان افزایش پلکانی جریان تورم است. بنابراین در هر ضربه تورمی هر قدر دوره چیرانی اثرات تورم کوتاه‌تر باشد (تعدیل سریعتر انجام شود) نرخ تورم در دوره بعدی بالاتر خواهد بود. درواری اینها همین که نرخ تورم زیادتر می‌شود دوره تعدیل کوتاه‌تر می‌گردد و افزایش بیشتر نرخ تورم را بدنبال می‌آورد.

بنابراین در هر سیاست تثبیت کلید حل مسئله تورم، اصلاح سیاست مالی دولت‌ها و حذف واقعی کسر بودجه از راه کاهش هزینه‌ها است.

ضربه‌های مثبت بر سطح قیمت‌ها به روند روبه بالای نرخ تورم منجر می‌شود. ولی سئوالی که مطرح شده این است که چرا این جریان یکنواخت در هر دو جهت نیست؟ یعنی یک ضربه منفی بر سطح قیمت‌ها به آغاز جریان مداوم کاهش نرخ تورم منجر نمی‌شود؟ اولین دلیل ممکن است این باشد که در طبیعت تعدیل قیمت اقتصاد خود عوامل ذاتی وجود دارد که در صورت وجود ضربه منفی بر سطح قیمت‌ها این ضربه به کاهش تولید می‌انجامد نه کاهش تورم. در صورتی که در بین عوامل تشکیل دهنده قیمت برای تولیدکننده عامل ثابت هزینه‌ای وجود داشته باشد، تولیدکننده وقتی قیمت خود را تعدیل می‌کند که قیمت واقعی تولید (در مقایسه با سطح عمومی قیمت‌ها) قیمت‌ها) از مرز معینی پایین‌تر آید. عقب‌انداختن تعدیل قیمت‌ها در صورتی طولانی‌تر خواهد بود که ضربه‌ها در جهت مخالف روند معمولی باشد. این رو در چرخه تورمی قیمت‌ها در جهت تنزل چسبناکتر از جهت صعود افزایش هستند دلیل دیگر کند بودن روند سقوط قیمت‌ها این است که در چرخه تورمی و در زمانی که دولت سیاست مالی انبساطی یا سیاست پولی دنباله‌رو را تعقیب کرده است، افراد و مؤسسات تجاری ضربه‌های منفی بر سطح قیمت‌ها را با تصور اینکه کوتاه مدت و گذرا می‌باشند نادیده می‌گیرند. شاید مهمترین دلیل این هم سوئی این باشد که عامل و منبع اصلی ضربه‌ها در چرخه تورمی معمولاً تعدیل روبه بالای قیمت‌ها می‌باشد که موقتاً ثابت نگاه داشته شده بود (نرخ ارزها، قیمت مواد غذایی و سوخت و غیره که کنترل می‌شد) و از این روضه‌ها بر قیمت‌ها خود تاحدی عامل درون‌زا نسبت به جریان تورم هستند. همه این دلایل، شخصی رابه این اعتقاد می‌کشاند که اگر چه تورم شدید و مداوم ممکن است شامل دوره‌هایی از ثبات نرخ‌های باشد ولی ضربه بر سطح قیمت به احتمال زیاد به تورم پلکانی منجر می‌شود. دیر یا زود به انفجار فوق تورمی می‌انجامد. چون دلایل قاطعی برای رابطه تورم با کسر بودجه، دولت‌ها وجود دارد و سیاست‌های پولی بانک‌های مرکزی دایر بر همراهی با دولت‌ها و تأمین نیازها آنها نقش اساسی در حفظ تورم و افزایش آن داشته است بنابراین در هر سیاست تثبیت کلید حل مسئله تورم، اصلاح سیاست مالی دولت‌ها و حذف واقعی کسر بودجه از راه کاهش هزینه‌ها است.

قبلاً عده‌ای از اقتصاددانان پیدایش و ادامه تورم را بیشتر از رواج چرخه تورمی و انتظارات مردم (Bubble Theories of Inflation) و در نتیجه کنترل دستمزدها و قیمت‌ها را عامل تغییر در انتظارات و در نتیجه عامل رفع تورم می‌دانستند.

بنابراین پایین آوردن آن به نرخ تورم یک رقمی یعنی زیر ۱۰ درصد، حتی برای رشد درازمدت از اهمیت زیادی برخوردار است.

نتیجه گیری: تجربه تورمی کشورها در ربع قرن اخیر و بررسی سیاست‌های تثبیت و ضد تورمی کشورهای در حال توسعه و ممالک دارای اقتصاد در حال گذر از اقتصاد دولتی به نظام اقتصاد آزاد ثابت کرده است که تورم خفیف اگرچه ممکن است فوراً بر رشد اقتصاد اثر منفی نداشته باشد ولی تحمل آن خطر تورم شدیدتر و متوسط رادریطن خود دارد. تورم دورقمی بالاتر از ۲۰ درصد از رشد اقتصادی می‌کاهد و در صورت رسیدن به ۴۰ درصد و بالاتر رشد اقتصادی را از بین می‌برد و به سقوط تولید و فعالیت مولده جامعه می‌انجامد.

کنترل پولی اقتصاد توسط یک بانک مرکزی که تحت فشار دولت نباشد! می‌تواند نقش عمده‌ای در حذف فشارهای تورمی شدید و رسیدن به ارقام تورم پایین در شرایطی باشد که دولتها در کشورهای دچار تورم شدید بپذیرند که سیاست مالی مسئولانه و عاقلانه‌ای را تقویت کنند.

پی نوشت ها:

Michael Bruno and William Easterly

"Inflation crises and Long - Run Growth"

World Bank 1995 (unpublished)

چکیده‌ای از مطالعه بانک جهانی درباره رابطه تورم و رشد اقتصادی در مقاله آقای برونو، در مجله Finance and Development September 1995 درج شده است که نتیجه گیریهای آن در این مقاله مورد استناد قرار گرفته است.

ریشه اصلی تورم در تمام دنیا کسر بودجه دولت است.

سریعتر شدن رشد بعد از بحران تورم، شاید این باشد که دولتها برای حل مسأله بحران تورم اصلاحاتی را انجام می‌دهند که یازده و کارآئی را بالا می‌برد، در حالی که قبل از پیدایش بحران تورم به ملاحظات اجتماعی - سیاسی رغبتی به این نوع اصلاحات نداشتند.

غیر از تعیین و اعلان متغیرهای پایه و شاخص مانند نرخ ارز تثبیت شده، حذف کسربودجه دولت از راه کاهش هزینه‌ها و نیز ایجاد شورای مستقل پول در جوامعی که گرفتار تورم شدید بوده‌اند از ابزارهای مکملی مانند تثبیت دستمزدها به عنوان جزئی از بسته سیاست تثبیت اولیه استفاده کرده‌اند آیا می‌شود تورم را فوراً و سریعاً یعنی یک شبه به صفر رساند؟ جواب این سؤال در مورد و حالت تورم بسیار شدید مثبت است در دهه ۱۹۲۰ در آلمان این عمل انجام شد و اخیراً نیز در آرژانتین در سال ۱۹۹۱ تورم یک شبه تقریباً به صفر تقلیل داده شد. در تعدادی از موارد مبارزه با تورم در سالهای اخیر سیاست‌های اعمال شده ابتدا در تورم راز ارقام سه رقمی (یا بالاتر از صد درصد در سال) ابتدا رقم زیر بیست درصد (تورم پایین و خفیف) رساندند رساندند و سپس طی مراحل تدریجاً این رقم را به صفر نزدیک ساختند. به عنوان مثال چند کشوری که بیش از همه در کنترل تورم موفق بوده‌اند مانند بلیوی، شیلی، و مکزیک در سالهای قبل از ۱۹۹۰ نرخ‌های تورمی نزدیک به ۲۰ درصد داشتند و تدریجاً در سالهای اخیر به پائین‌تر آوردن این نرخ موفق گردیدند. بحران اقتصاد کلان مکزیک در اوایل سال ۱۹۹۵ و پیدایش مجدد تورم در آن کشور نشان داد که دائمی کردن تثبیت قیمت‌ها چه کار دشواری است. علاوه بر این کاهش هماهنگ شده نرخ تورم از ۲۰ درصد به پایین بسیار مشکل‌تر از رساندن تورم از مثلاً ۵۰۰ درصد به ۲۰ درصد است. ولی باید دانست که قبول و تحمل تورم ۲۰ درصد نیز کار خطرناکی است زیرا احتمال صعود پلکانی تورم همچنان وجود دارد.

مطالعه تجربه کشورها غلط بودن این نظرات را ثابت کرده است. آنچه امروز بر اساس تجربه کشورها مورد قبول قرار دارد این است که در تورم شدید علاوه بر کنترل بودجه، دولت باید خودپیش قدم کنترل تورم باشد و به مردم اطمینان دهد که تورم مهار خواهد شد. راه مداخله دولت غیر مستقیم و از طریق برقراری و اعلان چند اهرم و عدد

شاخص است. دولت باید چند متغیر اقتصادی را که تکیه گاه و پایه سایر متغیرهای مربوط به قیمت‌ها است انتخاب، اعلان و حفظ نماید. یکی از این تکیه گاه‌های پایه، نرخ ارز است. یعنی واحد پول ملی به یک پول مورد دادوستد جهانی مرتبط گردد و این نرخ مورد قبول و اطمینان مردم قرار گیرد. تکیه گاه دیگر که در مردم ایجاد اطمینان می‌کند اعلان انقباض بودجه‌ای و مالی و حفظ واقعی آن است. یعنی دولت برنامه زمان بندی کاهش هزینه‌های خود را اعلان و به نحوی که مورد قبول و اطمینان مردم باشد اجرا نماید. شرط مکمل اجراء موفقیت آمیز سیاست‌های تثبیت، ایجاد "شورای مستقل پول" (Independent Currency Board) است که به مردم اطمینان می‌دهد بانک مرکزی و مسأله انتشار اسکناس و نقدینگی از دولت مستقل می‌باشد و امر سیاست‌های پولی، مستقل از نیازهای مالی دولت اداره می‌شود. یک شورای مستقل پول و وظیفه دار حفظ ارزش داخلی و بین المللی پول می‌گردد.

مطالعات بانک جهانی به نحو شگفت انگیزی وحدت و تشابه عکس العمل رشد در مقابل کنترل بحران تورم را نشان می‌دهد. یعنی کشورهایی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ تورم شدید خود را که باعث سقوط رشد شده بود تحت کنترل در آوردند رشد اقتصادی آنها دوباره شروع شد و نرخ آن از نرخ قبل از بحران تورم بالاتر رفت. این شتاب رشد بعد از بحران نشان می‌دهد که تولید و یازده بعد از پایان یافتن بحران به روند عادی خود باز می‌گردد و رشد درازمدت بهتری را نوید می‌دهد.

در ممالک اروپای شرقی، ممالک بالتیک، روسیه و سایر کشورهای جزء اتحاد جماهیر شوروی نیز سقوط شدید تولید همزمان با تورم شدید رخ داده است. تولید در کشورهای شروع به رشد کرده است که در مهار تورم موفقیت داشته‌اند و برعکس در اقتصادهایی که هنوز دچار تورم شدید هستند تولید همچنان در حال نزول می‌باشد. در حالی که به عکس آخرین برنامه‌های تثبیت موفقیت آمیز اجراء شده در آمریکای لاتین یعنی در آرژانتین و پرو سبب رشد قوی و سریع یازده و تولید گردیده است. علت این